



بسم الله الرحمن الرحيم

بررسی اشکالات مربوط به اوراق اجاره

بحث در مورد اوراق اجاره است که اقسامی برای آن مطرح شده است که قبل از ورود در بحث مشروعیت و صحت و بطلان معامله این اوراق، برخی از اشکالات و شبهات مطرح شده است:

الف: عدم صحت عقد اجاره بعد از موت موجر

یکی از شبهات، در مورد صحت عقد اجاره بعد از موت موجرهاست؛ چون وقتی اوراق اجاره منتشر شده و خریداران اقدام به خرید این اوراق کنند، پولهای خرد مردم توسط نهاد واسط به عنوان وکیل جمع آوری می شود. در نتیجه افراد متعدد در این اوراق اجاره مشارکت کرده و اوراق اجاره خریداری کرده اند، حال اگر برخی از این موجرها از دنیا بروند، صحت اوراق اجاره و اجاره محل بحث است؛ یعنی باید بررسی شود که همان طور که در زمان زنده بودن اجاره صحیح است و در اجاره آن شخص بوده است و مال الاجاره به او پرداخت می شده است، در زمان فوت نیز اجاره به قوت خود باقی است و مال الاجاره به ورثه او پرداخت خواهد شد یا اینکه اجاره باطل می شود و لازم خواهد بود که با ورثه هماهنگی صورت گرفته و مثلاً قرارداد اجاره مجددی منعقد شود و یا اگر متوجه نشوند، اجرة المثل را به ورثه بدهند و ...

اقوال فقهاء

برای حل این مشکل باید باطل شدن یا عدم بطلان اجاره با موت موجر و یا مستأجر مورد بررسی قرار گیرد. بیان گردید که در کلمات فقهاء چهار قول مطرح شده است:

- ۱- اجاره مطلقاً باطل نمی شود؛ اعم از اینکه موت برای موجر یا مستأجر حادث شود.
- ۲- اجاره مطلقاً باطل می شود.
- ۳- اجاره با موت مستأجر باطل می شود ولی با موت موجر باطل نمی شود.
- ۴- اجاره با موت موجر باطل می شود ولی با موت مستأجر باطل نمی شود.

أدله صحت عقد اجاره مطلقاً

در مورد قول اول که قائل به عدم بطلان اجاره مطلقاً شده است، أدله ای مطرح شده است:

الف: استصحاب

وجه اول مقتضای اصل عملی است که استصحاب بقاء عقد اجاره است که بر این دلیل اشکالاتی وارد گردید.

ب: عمومات صحت عقود

وجه دوم عموماتی مانند «أوفوا بالعقود» است که این دلیل نیز مورد بررسی قرار گرفت. علاوه بر نکات ذکر شده در مباحث پیشین اشاره به این مطلب لازم است که دو دلیل ذکر شده در صورتی دلیلیت خواهند داشت که



دلیل مخالف وجود نداشته باشد و الا در صورتی که دلیل مخالف وجود داشته باشد، هیچ یک از استصحاب و عمومات حجت نخواهند بود؛ چون استصحاب در صورتی حجت است که دلیل مخالف آن وجود نداشته باشد و عمومات نیز در صورتی حجت خواهند بود که مخصص و مقید وجود نداشته باشد.

ج: روایات

دلیل سوم بر صحت اجاره بعد از موت موجر یا مستأجر روایاتی است که در این زمینه مطرح شده است.

الف و ب: روایت علی بن یقطين و ابی بصیر

روایت اول توسط علی بن یقطين و روایت دوم توسط ابی بصیر نقل شده است که به عموم و اطلاق آنها استدلال شده است. این دو روایت در مباحث پیشین مورد بررسی قرار گرفته و روشن گردید که این دو روایت از حیث دلالتی، با اشکال مواجه هستند.

ج: روایت احمد بن اسحاق

روایت سوم در زمینه صحت عقد اجاره بعد از موت موجر یا مستأجر، روایت احمد بن اسحاق است که این روایت نیز مورد بررسی قرار گرفته و روشن گردید که از نظر سندی و دلالتی با اشکال مواجه است.

مناقشه سندی

اشکال سندی این روایت به جهت اشتغال بر سهل بن زیاد است که بین فقهاء و رجالیون محل کلام است. البته به نظر ما سهل بن زیاد ثقة است و با اشکال مواجه نیست. اما مشهور بین افرادی که اعتناء به سند دارند این است که وثاقت سهل بن زیاد ثابت نیست.

مناقشه دلالتی

از نظر دلالتی نیز این اشکال وجود دارد که در این روایت مشتری فوت کرده است و امام علیه السلام حکم به بقاء اجاره کرده اند. در نتیجه استدلال به این روایت برای قول به عدم بطلان مطلق اجاره، با چند اشکال مواجه است:

۱- اشکال اول این است که این روایت بر فرض دلالت بر مدعی، اختصاص به موت موجر دارد، اما شامل موت مستأجر نمی شود و از این روایت مطلبی استفاده نمی شود. بنابراین روایت مطلق نیست و اختصاص به موت مشتری دارد که در استدامه موجر است.

۲- دومین اشکال بر این روایت به این صورت است که اساساً دلالت ندارد که با موت موجر نیز اجاره باطل می شود؛ چون موت موجر غیر از موت مشتری است؛ چون اساساً مشتری موجر نیست بلکه مشتری کالائی را خریداری کرده است که در اجاره بوده است.

توضیح اشکال این است که در مورد اجاره در کلمات فقهاء مطرح شده است که اگر خانه ای در حال اجاره باشد و فروخته شود، در زمان اجاره مسلوبه المنافع به مشتری منتقل می شود الا اینکه شرط شود که منافع خانه نیز از آن مشتری باشد. در این روایت نیز مطرح شده است که مشتری فوت کرده است و روشن نیست که مشتری بقاءً موجر بوده است بلکه موجر کسی است که عقد اجاره را منعقد کرده و انشاء عقد از سوی او صورت گرفته است. در نتیجه قرارداد اجاره بین مالک اول و مستأجر است. مشتری صرفاً بقاءً مالک مال متعلق اجاره شده است و حتی اگر قرار باشد که اجرت اجاره به مشتری



پرداخت شود، کماکان مشتری موجر نیست؛ چون عقد اجاره را مالک اول منعقد کرده است و او موجر است و نمی توان الغاء خصوصیت کرد که اینها تفاوت ندارند و همانطور که الان مشتری مرده است و عقد اجاره باطل نشده است پس حتی اگر موجر هم فوت کند، اجاره باطل نمی شود. این دو فرض با یکدیگر متفاوت هستند، زیرا در فرض محل بحث، دو طرف موجر و مستأجر هستند ولی در روایت مشتری است که اصلاً موجر نیست و طرف دیگر مستأجر است. بنابراین حتی اگر این روایت از جهت سندی تام باشد، بر فرض خاصی دلالت دارد که ربطی به محل بحث ندارد و در مورد موت موجر یا مستأجر دلالتی ندارد.

روایات مشابه روایت احمد بن اسحاق

تاکنون روشن گردید که روایت احمد بن اسحاق، از نظر سندی دارای اشکال است. اما شبیه این روایت دیگری وجود دارد که دارای سند صحیح هستند که این روایات در باب ۲۴ از ابواب اجاره در کتاب وسائل نقل شده اند.

الف: روایت ابی همام

روایت اول از روایات این باب این گونه است:

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي هَمَّامٍ أَنَّهُ كَتَبَ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ ع فِي رَجُلٍ اسْتَأْجَرَ ضَيْعَةً مِنْ رَجُلٍ فَبَاعَ الْمُؤَاجِرُ تِلْكَ الضَّيْعَةَ بِحَضْرَةِ الْمُسْتَأْجِرِ وَلَمْ يَنْكُرِ الْمُسْتَأْجِرُ الْبَيْعَ وَكَانَ حَاضِرًا لَهُ شَاهِدًا فَمَاتَ الْمُشْتَرِي وَ لَهُ وَرَثَةٌ هَلْ يَرْجِعُ ذَلِكَ الشَّيْءُ فِي مِيرَاثِ الْمَيِّتِ أَوْ يَثْبُتُ فِي يَدِ الْمُسْتَأْجِرِ إِلَى أَنْ تَنْقُضِيَ إِجَارَتَهُ فَكَتَبَ ع يَثْبُتُ فِي يَدِ الْمُسْتَأْجِرِ إِلَى أَنْ تَنْقُضِيَ إِجَارَتَهُ.^۱

مفاد این روایت شبیه روایت احمد بن اسحاق است؛ یا این تفاوت که روایت قبل از امام هادی علیه السلام می باشد ولی این روایت احتمالاً از امام رضا علیه السلام می باشد؛ در این روایت نیز مطرح شده است که کسی مال خود را اجاره داده و بعد از اجاره، فروخته است. مستأجر نیز شاهد و ناظر بوده است ولی اشکال نکرده است. اما مشتری در زمان اجاره فوت می کند. در این روایت سوال از بطلان اجاره شده است آیا بعد از فوت مشتری، اجاره باطل می شود و مثلاً آن مال، به ورثه منتقل می شود و یا اینکه اجاره باقی است و اجرة به ورثه می رسد؟ امام علیه السلام در پاسخ فرموده اند: مال در دست مشتری باقی می ماند تا اجاره به اتمام برسد. در نتیجه این روایت از حیث دلالت همانند روایت احمد بن اسحاق است و همان اشکالات دلالتی بر این روایت وارد خواهد بود.

در اینجا ممکن است اشکال شود در روایت تعبیر «و لم ينكر المستأجر البيع» وارد شده است که معنای آن این است که اگر مستأجر بیع را انکار می کرد، اجاره با اشکال مواجه می شد.

در پاسخ به این اشکال می توان گفت: اولاً: اگر فرضاً از طریق مفهوم دلالت کند که انکار تأثیر داشته باشد، این مطلب در بیع خواهد بود و موجب بطلان بیع می شود، اما بطلان بیع، ربطی به اجاره ندارد و یا موت طرف اجاره که محل بحث

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۹، ص: ۱۳۴



است، ندارد.

ثانیاً: این مطلب در کلام امام علیه السلام مطرح نشده است تا مفهوم داشته باشد بلکه در کلام راوی ذکر شده است و سائل در هنگام سؤال این قید (ولم ینکر المستاجر) را هم برای توضیح ذکر کرده است ولی صرفاً سوال از موت مشتری بوده است و لذا قیود در فرض سوال دارای مفهوم نیست؛ حداکثر دلالت دارد که با انجام بیع، اجاره باطل نمی شود. پس این اشکال، ربطی به بحث ما ندارد.

بررسی سندی

البته این روایت از نظر سندی متفاوت با روایت احمد بن اسحاق است؛ چون در روایت پیشین به جهت سهل بن زیاد اشکال سندی وجود داشت، ولی در مورد این روایت، شیخ صدوق در مشیخه، سند خود به ابی همام را نقل کرده است. طریق شیخ صدوق به ابی همام این گونه است:

«و ما کان فیہ عن ابی همام إسماعیل بن همام فقد رویتہ عن ابی - رضی اللہ عنہ - عن سعد بن عبد اللہ؛ و عبد اللہ بن جعفر الحمیری جمیعاً عن أحمد بن محمد بن عیسی؛ و ابراهیم بن هاشم جمیعاً عن ابی همام إسماعیل بن همام»^۱

در این طریق شیخ صدوق توسط پدر خود از سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر حمیری نقل کرده است که از اجلاء و ثقات هستند و در ادامه نیز نقل از احمد بن محمد بن عیسی و ابراهیم بن هاشم صورت گرفته است که احمد بن محمد بن عیسی و ابراهیم بن هاشم علی التحقیق ثقة هستند. ابی همام نیز دارای توثیق در کتاب نجاشی است و مشکلی در او وجود ندارد. بنابراین سند تمام و صحیح است.

ب: روایت ابراهیم بن محمد همدانی

روایت دیگر که شبیه دو روایت ذکر شده است، روایت دوم از باب ۲۴ و سائل الشیعه است که شیخ طوسی از ابراهیم بن محمد همدانی نقل کرده است. در این روایت آمده است:

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ ع وَ ذَكَرْتُ نَحْوَهُ وَ زَادَ وَ عَنْ رَجُلٍ يَبِيعُ مَتَاعاً فِي بَيْتِهِ قَدْ عَرَفَ كَيْلَهُ بِرَبِيحٍ إِلَى أَجْلِ وَ يَنْقُدُ وَ يُعْلِمُ الْمُشْتَرِيَ مَبْلَغَ الْكَيْلِ أَوْ يَجُوزُ ذَلِكَ قَالَ نَعَمْ.

بررسی دلالی

این روایت نیز از حیث دلالی همانند روایت احمد بن اسحاق و ابوهمام و ابراهیم بن محمد است که یک موضوع را مطرح

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص: ۴۹۴



کرده اند و امام علیه السلام هم به همان پاسخ اشاره کرده اند که اجاره باطل نمی شود بلکه مال در اختیار مستأجر باقی است.

بررسی سندی

طریق شیخ طوسی به محمد بن احمد بن یحیی با مشکلی مواجه نیست و صحیح است. در ادامه نیز محمد بن عیسی ذکر شده است که ظاهراً محمد بن عیسی بن یقطینی است که با مشکلی مواجه نیست. در ادامه صرفاً به نام حسین اشاره شده است که این نام مردد بین چند فرد است که عبارتند از:

- ۱- حسین بن سعید
- ۲- حسین بن علوان
- ۳- حسین بن خالد
- ۴- حسین بن عبید

بنابراین احتمال افراد متعددی وجود دارد که برخی از آنها دارای توثیق نیستند. در نتیجه این روایت از این جهت دارای اشکال است.

اشکال دیگر این روایت این است که از کتاب محمد بن احمد بن یحیی استخراج شده است و ابن ولید و شیخ صدوق روایات محمد بن احمد بن یحیی که از عده ای نقل شده باشد، را استثناء کرده اند. یکی از این افراد محمد بن عیسی بن عبید یقطینی است که این مطلب به عنوان ضعف او تلقی شده است.

البته پاسخ این مطلب در مطالب پیشین بیان شده است که اولاً: ابن ولید محمد بن عیسی را استثناء نکرده است؛ چون تعبیر به صورت «ما رواه محمد بن عیسی بن عبید یاسناد منقطع» یا «ما تفرد به محمد بن عیسی بن عبید یاسناد منقطع» است که بر این اساس، باید روایت متفرد بوده و اسناد منقطع داشته باشد. بنابراین دو قید وجود دارد. در حالی که در محل بحث اسناد منقطع وجود ندارد. علاوه بر اینکه منفرد هم نیست؛ چون همین مضمون را ابوهمام و احمد بن اسحاق نقل کرده است. در نتیجه مضمونی است که در روایات دیگر نیز نقل شده است.

ثانیاً: اساساً این استثناء دلالت بر ضعف ندارد؛ چون ممکن است مقصود روایاتی بوده باشد که مشتمل بر غلو بوده است که محتوای آنها مورد پذیرش نبوده است و لذا استثناء کرده اند و این مطلب دلالت بر ضعف راوی نمی کند. بنابراین مشکل از جهت محمد بن عیسی بن عبید وجود نخواهد داشت بلکه مشکل اساسی در مورد نقل از «حسین» است که مردد بین افرادی است که بعضی از آنها ثقه نیستند و لذا از این جهت دچار اشکال خواهد شد.

وجوه وثاقت ابراهیم بن محمد همدانی

در مورد ابراهیم بن محمد همدانی نیز توثیق خاصی از سوی شیخ، نجاشی و کشی وجود ندارد. اما برای وثاقت ایشان وجوه عدیده ای وجود دارد. البته این روایت اگرچه به جهت تردد حسین، از حجیت ساقط می شود، اما اهمیت بررسی شخصیت ابراهیم بن محمد همدانی به این جهت است که روایت دیگری نیز از ایشان نقل شده است که در ادامه مطرح می شود. وجوه مطرح شده برای وثاقت ابراهیم بن محمد همدانی عبارتند از:



الف: وکالت از طرف ناحیه مقدسه

وجه اول برای وثاقت ابراهیم بن محمد همدانی این است که ایشان وکیل از طرف ناحیه مقدسه بوده است. در رجال نجاشی و در ترجمه نوه ابراهیم بن محمد همدانی اشاره شده است که ایشان وکیل از ناحیه مقدسه بوده است. البته دقیقاً روشن نیست که وکیل از سوی کدام یک از ائمه علیهم السلام بوده است، اما این جهت دارای اهمیت نیست. نکته مهم این است که وکالت ایشان ثابت است و وکالت به نظر ما به اعلی درجه دلالت بر وثاقت می کند. البته مرحوم آقای خویی بیان کرده اند که صرف وکالت دلالت بر وثاقت نمی کند. اما به نظر ما وکالت فوق وثاقت است؛ چون کسی که وکیل تام از ناحیه معصوم علیه السلام در امور مربوط به شریعت باشد، تا زمانی که کاملاً مورد اعتماد نباشد، به عنوان وکالت نصب نخواهد شد. در مورد ضبط نیز این گونه استفاده می شود که به صورت متعارف، شخص فراموش کار به عنوان وکیل انتخاب نمی شود. علاوه بر اینکه در مورد برخی راویان از تعبیر «صدوق» یا «لایکذب علینا» استفاده شده است که صرفاً عدم کذب او را بیان کرده است و اساساً اشاره به ضبط نشده است. در حالی که در این موارد، اشکالی نسبت به وثاقت مطرح نمی شود؛ چون ضبط امر عقلائی است و اصل اولی این است که همه افراد ضابط هستند الا اینکه دلیل خاص بر عدم ضبط اقامه شود و به همین جهت از خصوص راستگو بودن سوال می شود، اما ضابط بودن مورد سوال نبوده است؛ چون امر عقلائی است و نیاز به دلیل خاص بر عدم ضبط است. نکته دیگر این است که وکالت در امور مالی از اموری است که نیازمند دقت و هوشیاری است و وقتی در امور مالی وکالت وجود داشته باشد، ضبط در نقل حدیث نقل ثابت می شود.

البته ممکن است وکلای امام کاظم علیه السلام به عنوان نقض بر ادعای ثقه بودن وکلا مطرح شود که در پاسخ می توان گفت: وکلای امام کاظم علیه السلام در زمان وکالتشان مشکل نداشته اند و بعداً منحرف شده اند. بنابراین وکالت دلیل بر وثاقت است و این مطلب در مورد ابراهیم بن محمد همدانی قابل استفاده و استناد است.

ب: روایات دال بر وثاقت

دلیل دوم بر وثاقت ابراهیم بن محمد همدانی، روایاتی است که به صراحت دلالت بر وثاقت ایشان کرده است. روایت اول که مرحوم کشی نقل کرده است، به این صورت است:

مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ، قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ أَبِي مُحَمَّدِ الرَّازِيِّ، قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَأَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ بِالْعَسْكَرِ فَوْرَدَ عَلَيْنَا رَسُولٌ مِنَ الرَّجْلِ فَقَالَ لَنَا الْغَائِبُ الْعَلِيلُ ثَقَّةٌ وَأَيُّوبُ بْنُ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدِ الْهَمْدَانِيِّ وَأَحْمَدُ بْنُ حَمزَةَ وَأَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ ثَقَاتٌ جَمِيعاً^۱.

استفاده از تعبیر «رجل» در این روایت به جهت تقیه بوده است و مقصود امام علیه السلام می باشد. دلالت این روایت بر

۱. رجال کشی - إختيار معرفة الرجال، النص، ص: ۵۵۷



وثاقت در حد اعلی است و امام صریحا فرموده اند که ثقة هستند. البته در سند این روایت علی بن محمد که عیاشی از او نقل کرده است توثیق خاص ندارد الا اینکه گفته شود که عیاشی یا کشی به او اعتماد داشته اند که در این مسائل از او نقل کرده اند، اما اثبات این مطلب مشکل است. در نتیجه این روایت از این جهت با اشکال مواجه است. مرحوم آقای خویی نیز به این اشکال اشاره کرده اند. اشکال دیگر در مورد ابومحمد رازی است که روشن نیست که همان احمد بن اسحاق (که از اجلا و ثقات است) یا کسی دیگر است. بنابراین به دلیل این دو اشکال نمی توان به این روایت اعتماد کرد و حجتی از این جهت بر وثاقت وجود نخواهد داشت. شیخ طوسی روایت دیگری به همین مضمون نقل کرده است که در سند ایشان علی بن محمد نیست. شیخ طوسی در کتاب الغیبة فرموده اند:

رَوَى أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِي مُحَمَّدِ الرَّازِيِّ قَالَ: كُنْتُ وَأَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بِالْعَسْكَرِ فَوَرَدَ عَلَيْنَا رَسُولٌ مِنْ قِبَلِ الرَّجُلِ فَقَالَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ الْأَشْعَرِيِّ وَابْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدِ الْهَمْدَانِيِّ وَأَحْمَدُ بْنُ حَمْزَةَ بْنِ الْيَسَعِ ثَقَاتٌ^۱

در این روایت سند متفاوت است و احمد بن ادريس از احمد بن محمد بن عيسى نقل کرده است که اشکال در این سند ابی محمد رازی است. علاوه بر اینکه همان طور که در کلام مرحوم خویی ذکر شده است، مرحوم شیخ این روایت را از احمد بن ادريس نقل کرده است و طریق شیخ به احمد بن ادريس تام و تمام نیست و مشکل دارد. بنابراین به این روایت برای وثاقت ابراهیم بن احمد همدانی نمی توان تمسک کرد.

ج: بدء سند شیخ صدوق

دلیل سوم برای اثبات وثاقت ابراهیم بن محمد این است که شیخ صدوق در کتاب فقیه از ایشان روایت نقل کرده است و بدء سند به ایشان کرده و در مشیخه نیز به ایشان طریق نقل کرده است. بنابراین تعبیر «علیه المعول و الیه المرجع» شامل او می شود. طریق شیخ صدوق به ابراهیم بن محمد همدانی به این صورت است:

و ما كان فيه عن إبراهيم بن محمد الهمداني فقد روئته عن أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني - رضي الله عنه - عن علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن إبراهيم ابن محمد الهمداني^۲.

بنابراین شیخ صدوق در متن کتاب، آغاز سند به ابراهیم بن محمد همدانی کرده و در مشیخه نیز به او طریق ذکر کرده

۱. الغیبة (للطوسی)/ کتاب الغیبة للحجة، النص، ص: ۴۱۷

۲. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص: ۴۷۹



است که طریق او نیز صحیح است که این مطلب بر وثاقت دلالت می کند. البته این توثیق طبق مبنائی است که روایات فقیه از کتابهایی استخراج شده است که صاحبان آنها در بدو سند هستند و چون صاحب کتاب معتمد و مرجع بوده اند، پس خود نیز ثقه بوده اند.

د: اکثر روایت اجلاء

دلیل چهارم بر توثیق ابراهیم بن محمد همدانی، روایت اجلاء مانند علی بن مهزیار و احمد بن محمد بن عیسی و یعقوب بن یزید، ابراهیم بن هاشم از ایشان است. مثلاً در مشیخه صدوق روایات ایشان از طریق ابراهیم بن هاشم نقل شده است که اگر روایت اجلاء از طرق وثاقت دانسته شود، این مطلب وجهی بر وثاقت ابراهیم بن محمد است.

ه: روایت نقل کردن احمد بن محمد بن عیسی

دلیل پنجم روایت احمد بن محمد بن عیسی از ایشان است؛ چون برخی از بزرگان بیان کرده اند که احمد بن محمد بن عیسی از کسانی است که اهل احتیاط بوده و از هر کسی روایت نقل نکرده است بلکه اگر فردی از ضعفاً روایت نقل کرده باشد، او را از قم اخراج می کرد. بنابراین روایت احمد بن محمد بن عیسی از شخصی دلیل بر وثاقت او خواهد بود. به نظر ما این وجه صحیح نیست؛ چون اگرچه از نظر صغروی احمد بن محمد بن عیسی روایت نقل کرده است، اما صرف نقل او دلیل بر وثاقت نیست؛ چون احمد بن محمد بن عیسی اهل احتیاط به این معنا نبوده است که صرف نقل او دلالت بر وثاقت داشته باشد بلکه از ضعفاً نیز روایت نقل کرده است. صرفاً از کسانی نقل نکرده است که در مورد آنها احساس غلو داشته اند.

و: روایت نقل کردن احمد بن ادريس

دلیل ششم بر وثاقت ابراهیم بن محمد همدانی، نقل روایت احمد بن ادريس از ایشان است و طبق مبنای حاجی نوری که می فرماید اگر کسی صحیح الروایة باشد، تمام واسطه هایش تا امام علیه السلام ثقات هستند؛ و از آنجایی که احمد بن ادريس صحیح الروایة است پس همه راویان او تا امام ثقه بوده اند، فلذا وثاقت ابراهیم بن محمد ثابت می شود. اما پاسخ این دلیل این است که مراد از صحیح الحدیث این نیست که همه راویان ثقه بوده اند. شاهد بر این مطلب این است که نجاشی در مورد ابو عبدالله رازی بیان کرده است که «کان صحیح الحدیث و یروی عن الضعفا»؛ یعنی در عین صحیح الحدیث بودن از ضعفاً هم نقل می کرده است. پس معنای صحیح الحدیث این نیست که لایروی الا عن الثقات بلکه به معنای این است که خود آن شخص انسان دقیقی بوده است و به درستی روایت نقل می کرده است، پس خودش ثقه است.

البته ایشان توجیه کرده است که مقصود نجاشی «قیل یروی عن الضعفا» بوده است. در حالی که در کلام نجاشی قیل نیست.



ز: واقع شدن در اسناد کافی

دلیل هفتم بر وثاقت ابراهیم بن محمد همدانی، وقوع ابراهیم بن محمد همدانی در اسناد کتاب کافی است. از طرف دیگر کسانی که در اسناد کافی واقع شده اند به دو بیان ثقه هستند:

۱- شهادت مرحوم کلینی در مقدمه

۲- مبنای حاجی نوری که در ترجمه کلینی بیان شده است که «کان أوثق الناس» و أوثق الناس یعنی تمام فضائل و امتیازات روات دیگر را دارا است و هر چه اصحاب اجماع و مشایخ ثلاثه داشته اند، ایشان هم دارا بوده است فلذا واسطه های ایشان نیز ثقه هستند.

هر دو مبنا صحیح نیست یعنی هم مبنای شهادت باطل است و هم کبرای مبنای دوم، باطل است و اوثق الناس به این معنا نمی باشد، فلذا دلالت بر وثاقت روات ندارد و این وجه ناتمام است.

نتیجه بررسی سندی

بنابراین تنها دلیل بر وثاقت و کالت و وقوع ایشان در ابتدای سند صدوق است. اگر این دو وجه پذیرفته شود، وثاقت ایشان اثبات می شود و الا وثاقت اثبات نمی شود؛ البته در هر صورت، این روایت به خاطر «حسین» دچار ضعف سند است.

ج: روایت دیگر از ابراهیم بن محمد همدانی

سومین روایت از روایات مشابه روایت احمد بن اسحاق، روایتی است که صاحب وسائل در باب ۲۵ از احکام اجاره نقل کرده است؛ البته این روایت دو پهلو است و هم برای صحت اجاره و هم برای بطلان به این روایت استدلال شده است. در این روایت آمده است:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعًا عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ عَنْ
إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَمْدَانِيِّ وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ الرَّزَّازِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَمْدَانِيِّ
قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ ع وَ سَأَلْتُهُ عَنْ امْرَأَةٍ آجَرَتْ ضَيْعَتَهَا عَشْرَ سَنِينَ عَلَى أَنْ تُعْطَى الْإِجَارَةَ فِي كُلِّ
سَنَةٍ عِنْدَ انْقِضَائِهَا لَا يُقَدَّمُ لَهَا شَيْءٌ مِنَ الْإِجَارَةِ مَا لَمْ يَمُضِ الْوَقْتُ فَمَاتَتْ قَبْلَ ثَلَاثِ سَنِينَ أَوْ بَعْدَهَا هَلْ
يَجِبُ عَلَى وَرَثَتِهَا إِنْفَازُ الْإِجَارَةِ إِلَى الْوَقْتِ أَمْ تَكُونُ الْإِجَارَةُ مُنْقَضِيَةً بِمَوْتِ الْمَرْأَةِ فَكُتِبَ إِنْ كَانَ لَهَا وَقْتُ
مُسَمًّى لَمْ يَبْلُغْ فَمَاتَتْ فَلِوَرَثَتِهَا تِلْكَ الْإِجَارَةُ فَإِنْ لَمْ تَبْلُغْ ذَلِكَ الْوَقْتُ وَ بَلَغَتْ ثَلَاثَهُ أَوْ نِصْفَهُ أَوْ شَيْئًا مِنْهُ
فَتُعْطَى وَرَثَتُهَا بِقَدْرِ مَا بَلَغَتْ مِنْ ذَلِكَ الْوَقْتِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.



بررسی سندی

این روایت تا علی بن مهزیار دارای دو سند است که عبارتند از:

۱- محمد بن یعقوب عن عدة من اصحابنا عن سهل بن زیاد عن علی بن مهزیار

۲- محمد بن یعقوب عن عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد عن علی بن مهزیار

در مورد سند اول که سهل بن زیاد در آن وجود دارد، بیان شد که دچار مشکل است، اما سند دوم با مشکلی مواجه نیست؛ چون اگرچه احمد بن محمد، مردد بن احمد بن محمد بن خالد و احمد بن محمد بن عیسی اشعری است، اما هر دو ثقة هستند و با این فرض تا علی بن مهزیار مشکلی وجود ندارد.

در ادامه علی بن مهزیار از ابراهیم بن محمد همدانی نقل کرده است که در مورد ابراهیم بن محمد همدانی مباحثی مطرح شد که با پذیرش وثاقت ابراهیم بن محمد، روایت صحیح خواهد بود.

علاوه بر طریق به علی بن مهزیار، سند دیگری نیز وجود دارد که شیخ کلینی از محمد بن جعفر رزاز از محمد بن عیسی از ابراهیم بن محمد همدانی نقل کرده است. در مورد این سند، به محمد بن عیسی روشن است و در مورد ابراهیم بن محمد نیز مباحثی مطرح شد. تنها فرد محمد بن جعفر رزاز است که در مورد او دو احتمال وجود دارد که اگر محمد بن جعفر ابو عبدالله رازی باشد، دارای توثیق است، اما اگر کسی دیگر باشد، توثیق خاص ندارد الا اینکه توثیق عام مشایخ ابن قولویه مورد پذیرش قرار گیرد؛ چون محمد بن جعفر رزاز از مشایخ بلاواسطه ابن قولویه است که بر این اساس مشکلی وجود نخواهد داشت.

بنابراین در مورد این روایت، دو سند قابل پذیرش وجود دارد.

این روایت دارای سند دیگر از سوی شیخ طوسی است که صاحب وسائل در اشاره به آن فرموده اند:

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ إِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى الْعَبِيدِيِّ جَمِيعاً عَنْ اِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ اَلْهَمْدَانِيِّ مِثْلَهُ.

این سند نیز با مشکلی مواجه نیست؛ چون طریق شیخ به محمد بن علی بن محبوب صحیح است و احمد بن محمد بن عیسی و علی بن مهزیار ثقة هستند که از ابراهیم بن محمد همدانی نقل کرده اند.

علاوه بر همه سندهای ذکر شده، این روایت از طریق دیگری نیز نقل شده است که طبق نقل صاحب وسائل به صورت «و عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ الْأَبْهَرِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مِثْلَهُ» است. البته این روایت را می توان روایت جداگانه ای محسوب کرد؛ چون اگرچه متن روایت شبیه هم دیگر هستند، اما راوی آن اسحاق ابهری است.

بررسی دلالی

در روایت ابراهیم بن محمد همدانی مطرح شده است که زنی کالای خود را به صورت ده ساله اجاره داده است و شرط کرده است که مال الاجاره بعد از اتمام سال پرداخت شود و قبل از اتمام سال پرداخت نگردد. اما آن زن قبل از گذشت سه سال و یا بعد سه سال فوت می کند. در این روایت به صورت صریح سوال شده است که وقتی زن فوت می کند، ورثه او باید اجاره را تا پایان بپذیرند و یا اینکه با فوت زن، اجاره منقضی می شود. امام علیه السلام در پاسخ نوشته اند که اگر



اجاره دارای وقت معینی باشد که هنوز فرا نرسیده است، برای ورثه آن خانم اجاره است؛ که این قسمت دو نحو معنا شده است که باید مورد بررسی قرار گیرد. اما در صورتی که وقت اجاره به اتمام نرسیده است بلکه به نصف یا یک سوم رسیده باشد، به ورثه زن از مال الاجاره به میزان آنچه از وقت رسیده است، عطاء می شوند.

بنابراین در این روایت ماجر فوت کرده است و از این جهت با روایات پیشین که در آنها مشتری فوت کرده است، متفاوت است. اما مفاد روایت روشن و واضح نیست که امام علیه السلام حکم به بطلان کرده اند و یا اینکه اجاره را صحیح دانسته اند.

صاحب جواهر برای صحت اجاره به این روایت تمسک کرده اند که تقریب و بررسی این استدلال در جلسه آینده مطرح خواهد شد.